آقای عقیلی
۸۷/٤/۲۹ (۹۲)

[illegible]

[illegible]

٣١٥	١٣٢	٣٥٢	ب
[illegible]	٥	٣١٣	١٣٥
٥	[illegible]	١٣١	٣١١
١٣١	٣٠	ج	٢٥٣

٨	١١	١٣	١
١٣	٢	٧	١٢
٣		٩	٦
١٠	٥	٤	١٥

[illegible]

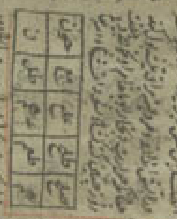
[illegible]

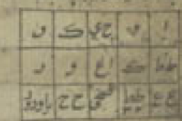
یک با هفت یک غالب	یک با شش ... غالب	یک با پنج یک غالب
یک با شش شش غالب	یک با پنج یک غالب	یک با چهار چهار غالب
یک با سه یک غالب	یک با دو یک غالب	یک با یک طالب غالب

باب دوم	[illegible]	دو با پنج غالب
دو با هفت دو غالب	دو با ... غالب	دو با شش دو غالب
دو با پنج غالب	دو با چهار دو غالب	دو با سه غالب
دو با دو مطلوب غالب	دو با یک غالب	باب سوم
سه و دو سه غالب	سه و هفت هفت غالب	سه با هفت سه غالب
سه با شش شش غالب	سه و پنج سه غالب	سه و چهار چهار غالب
سه و سه طالب غالب	سه و دو سه غالب	سه و یک یک غالب
باب چهارم	چهار و سه غالب	چهار و هفت چهار غالب
چهار و هفت ...	چهار و شش چهار غالب	چهار و پنج پنج غالب
چهار و چهار مطلوب	چهار و سه چهار غالب	چهار و دو دو غالب
چهار و یک چهار غالب	باب پنجم	پنج و ... پنج غالب
پنج و هفت ...	پنج و ... پنج غالب	پنج و شش شش غالب
پنج و پنج طالب غالب	پنج و چهار پنج غالب	پنج و سه سه غالب
پنج و دو پنج غالب	پنج و یک یک غالب	باب ششم
شش و ... غالب	شش و شش ... غالب	شش ...
شش و پنج مطلوب غالب	شش و پنج شش غالب	شش و چهار چهار غالب
[illegible]	شش و دو دو غالب	شش و سه شش غالب
باب هفتم	هفت و هفت غالب	[illegible]











فوقع الحق وبطل ما كانوا يعملون

انما صنعوا كيد ساحر ولا يفلح الساحر حيث اتى

بل نقذف بالحق على الباطل فيدمغه

ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم

كاف كافي كف كافا كف كوفا كفا كفيفا كفا ما كف

كن انما امره اذا اراد شيئا ان يقول له كن فيكون فسبحان

الذي بيده ملكوت كل شيء واليه ترجعون

سبحان العليم الذي لا يجهل سبحان القديم الذي

لا يزول سبحان الكريم الذي لا يبخل سبحان الحليم الذي

لا يعجل

ما سكن في الليل والنهار

الليل والنهار

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین و نثق

[illegible]

باب اول

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] علاجش [illegible]

[illegible]

[illegible] علاجش [illegible]

[illegible]

ادویه

[illegible] علاجش [illegible]

[illegible]

که کیفیت [illegible] و بعضی برآنند که خون حیض [illegible]
[illegible] بمعتدل القوام [illegible]
[illegible] و منی که جزو [illegible] عضو مخصوص [illegible]
[illegible] قوة تصویر [illegible]
لیکن قوة عاقده در منی مرد است [illegible] قوة منعقده [illegible]
[illegible] در نضج اتم [illegible]
و در قوة [illegible] حرارت [illegible]
[illegible] و منی چون در رحم قرار گرفت
[illegible] جوانب [illegible]
[illegible] و بعد از آن [illegible]
[illegible] قوة مصوره [illegible]
[illegible]
[illegible] بعد از چهار روز [illegible]
[illegible]
[illegible]
و بعد از [illegible] روز [illegible] و بعد از آن [illegible]
[illegible] در ضعف تمام [illegible]
[illegible] در ضعف ایام [illegible]

[illegible] بعد از نضج [illegible]
و استعمال [illegible] علاج [illegible]
[illegible]
[illegible] علاج جبنی
علاج ضعف [illegible] مذکور شد
و اگر سبب [illegible]
[illegible] علاج [illegible]
[illegible] صفت [illegible]
[illegible]
از [illegible] باب سیم
در [illegible]
[illegible]
[illegible] علاج [illegible] جمیع ادویه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علاجش [illegible]
[illegible] علاجش [illegible]
[illegible]

[illegible] حرکت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] باب دوم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
علاجش [illegible] و علاجش
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] صفت [illegible]
[illegible]

[illegible] علاجش [illegible] علاجش [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] صفت [illegible]
[illegible]
[illegible] صفت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] معجون [illegible]
[illegible]
[illegible] سفوف [illegible]
[illegible] سفوف [illegible]
[illegible] صفت [illegible]
[illegible] معجون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] باب اول [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دواء دیگر [illegible]

[illegible] دوای دیگر [illegible]

[illegible] صفت [illegible]

[illegible] صفت [illegible]

[illegible]

[illegible] صفت [illegible]

[illegible] دوای دیگر [illegible]

[illegible] صفت [illegible]

[illegible]

[illegible]

نوع دیگر [illegible]

نوع دیگر [illegible]

[illegible]

رعایت و مباهات او منتظم شد و از دربارگاه [illegible] شغلی در بارگاه دولت [illegible]
و خلعت بهای و نوازش ارزانی گردید [illegible] چون خواهند [illegible]
و احوال وجود مبارک [illegible] که عالم [illegible]
مسلم است [illegible] جهانی حیرتی چون قابله خلقت
اصلی و ترکیب [illegible] حال نهاده [illegible] چون [illegible]
و [illegible] و خرطوم [illegible] و اسباب [illegible] کرده اند و در این باب اشارت [illegible]
کتابی ساختن [illegible] بحکم اشارت [illegible] این کتاب [illegible]
[illegible] که بجامعیت [illegible] فرمان بجای آورد
[illegible] حصول [illegible] عالم [illegible] تمام یابد و در معاشرت
و مباشرت [illegible] و کامرانی [illegible] و توفیق از حضرت [illegible] خواسته میشود
تا [illegible] بارگاه [illegible] این کتاب از چهار [illegible] کتاب [illegible] گویند
از چهار رکن [illegible] از اطبا و حکما بتخصیص افلاطون و سقراط و جالینوس و بطلیموس
و ارسطاطالیس [illegible] محمد زکریا و غیرهم [illegible] امتحان انتخاب کرده
و درین کتاب [illegible] و نام این کتاب تحفة الملوک نهاد
شد بباید دانست که ایزد تعالی [illegible] هر جانوری که بیافرید [illegible]
[illegible] منتظم گردانید [illegible]
[illegible] روز بروز زیاده
شوند [illegible] آلات تناسل مهیا و آماده [illegible]

بدانکه

بدانکه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] طبع [illegible]
[illegible]
[illegible]
باید کردن [illegible]
و در فصل زمستان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] استعمال باید [illegible] چند فایده [illegible]
اول [illegible]
[illegible] زیاده [illegible]
زیاده شود [illegible] عادت [illegible]
[illegible] آغاز [illegible]
[illegible]
[illegible] بیمار [illegible]

بیدار شود [illegible]
[illegible]
[illegible] سیاه [illegible]
[illegible] چشم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خانه [illegible]
[illegible] خانه [illegible]
[illegible] خانه [illegible]
[illegible]
[illegible]

و اگر زن

و اگر زن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] تحفة الملوک [illegible]
بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین [illegible] فی قوة الباه [illegible]
الحمد لله رب العالمین و العاقبة للمتقین و الصلوة و السلام علی محمد و آله الطیبین
الطاهرین [illegible] ابو المظفر [illegible]
[illegible] الدولة و الدنیا و الدین [illegible]

و خسته معاودت کند طبیعت ول و لاده و فرزند ضعیف حال بود و بیمار اگر قوت
تهور و خشم و غضب غریب کند چو به ضد این چو بزرگ و سیم حمل کند هر کدام بود از کر
مال فرزند بدان رنگ بود و این حال الفقه باید اقرار بود **فصل** گفته اند که
زن بدان خطاف خشک کند و حمل که در قضیب مالد فرزند بسیح بگفتن دقیق آید گو
کتاب گو بدان بزرگی استماع دارم که پدر رسید و ضوابط این عمل که بود بر
زرگان این معنی مجربست اگر دل قوی است و دل خرس از ببر بگیرد خشک کند
و با چند دانه مویز بکوبند و با عسل بیامیزد و بر قضیب طلا کند فرزند دلیر و قوی و شجاع بود
بگفتن و رفتن آید و این نسخه بسیح برال تعلیم کرده بود و در بستم ازان عمل او هم
بود چون در شکم مادر بر نیاید مادر طاقت وضع حمل او نداشته از انکه بیرون آمدن
او ممکن نبود بفتوی گرد اشت شکم مادر بدریدند و بیرون آمد حکما گفته اند
گر چنان دیده مصلحت دیده بر رحم حضن و معالجه که مذکور صحت یافت
گویان معنی بسیار ازموده و مجربست **فصل** در انصورت بعضی از جهال
گر جماع نشاید که و اگر کنند در سالی یک بار این سخن خطاست از بدان
در همه عالم در هیچ چیز لذت بیش نیست از انکه یک لذت حقیقی است و باقی
دیگر لذت ظاهر و این همه لذتها و اسطه حاصل میشود و دیگر سیم وارا
یکی نظرات و دیگر سمع و ذوق و دیگر لمس و در لمس بسیح حاصل خوشتر از جماع
بدان سبب که عضو پوست نرم است لمس وی بیشتر است و معلوم
و هیچ عضوی پوست نرم تر ازان نیست و دیگر انکه هر یکی از لذتها

ازانکه تیر بادشاهی ازحل بود یوم الاحد شاید چون بادشاهی افتاب بود
عطارد بنیک بود و دیدن پادشاهان اگر مجامعت کنند شاید تسریح
و اگر فرزندی متولد شود توان و بیمار بود و مادر در وقت زادن رنج بیند یوم الاثنین
پادشاهی قمر بود مشتری نیک بود بر پاکردن و عمارت ضیاع و تماشا
و سفر نیک کردن و انبار نی اگر مجامعت کنند فرزندی متولد شود نیکو
و بر هر کاره مادر در وقت زادن از رنج نه بیند و از زن شاکر باشد قصه
و با دشمنی عذر کردن و نشاط و نرد و غیر ان تا مجامعت کردن مایل ازانکه اگر
فرزند متولد شود از روی وجه صورت بیند و از با در مرده متولد شود و اگر فرزند
بد مادر و پدر آزاد بود یوم الاربعا پادشاهی عطارد بود کارها نیکو مجامعت نشاید
بود از تنه مجامعت پرهیز باید کردن صفرا و سودا ازان خیزد اگر از حیض
شود اگر فرزندی بود زاینده بود و روایت کرده اند ابلیس لعنه الله روز
شده بود از شخص نام یکی مخنث و نام دیگری مخنث و صحبت خبیث
شیر بود و پسر او بود و نقشی بر نال گردن بود و در گرد او چون انسان کرد
جمیت صحبتی صفت شخص کرد صفت بوشت و بعد ازان
ازان انسان شد و ازان صفت هر یکی فرزند هر یکی کرده و بحکم او برطبع بدر
لعنت که این لعنت ازر سال در هوا ایستاده و اکنون انوقت که فرزند حضرت
عرش در رسید که ولی علیه الصلوه یوم الاثنین طرق درگرد او فتاد
بنام او از رسل بود ابلیس یوم الخمیس پادشاهی مشتری بود روز مسعود و بیدار

که دیگری در روی ترک نداده و در جماع حیله اشتر کند و با اضعی مراد دیگر
هست و آن مراد انست که بدان منصب نام و کوی مردم را زنها بیمانند و
مراد از پنج چیز حاصل آید **اول** قیام قضیب **دوم** قوة دل و دماغ **سیم** آب
در کوچه وقت آید **چهارم** بقوة خشک و علت **پنجم** بقوة گرده پس این قوتها که در پنج
عضو است یاد کرده شود که که چیزها قوی باید داشت و مرد و زن که ازان معرفت
جان نیست جمله جوابی ان بگشته ترتیب داده اند بیانی بالفصد و بیست و پنج سال
از هجرت این مختصر ذکر کرده شد **باب اول** در ادوار و مزاجها **باب دوم**
در غذاها مجرب که فایده دهد **باب سیم** در داروها و سرشت **باب چهارم**
در داروها که قوة دهد **باب پنجم** در حلواهائی که مجامعت قوة دهد **باب ششم**
از شرابها که مجامعت قوة دهد **باب هفتم** در گوارشها و معاجین که قوة
باب هشتم در چیزها که در کفها مالند و ذکر را سخت کند **باب نهم** در چیزها که ذکر
بزرگ کند و ذکر را قوة دهد **باب دهم** در ابزارها که ذکر را قوة دهد **باب یازدهم**
در سانها که زن را قوة دهد **باب دوازدهم** در چیزها که در الف مالند
باب سیزدهم در شیافها که مجامعت قوة دهد **باب چهاردهم** در بند ذکر مجامعت
قوة دهد **باب پانزدهم** در حقنها که مجامعت قوة دهد **باب شانزدهم** در چیزها
که فرج زنان را تنگ کند **باب هفدهم** اندر چیزها که زنان بار گیرند **باب هیجدهم**
در ادویه و مزاجها **باب اول** بدانکه افراط در شهوة نهایت زیان دارد
پس اگر کرده شود و اسباب آن مهیا شود و از غذاها محمود هیچ خلل بدان نرسد

و مشایخ و زهاد و سادات کبار و انبیا آن کارها کنند و جامه نو بریدن و پوشیدن
و حاجت خواستن آن نیک بود فصد کردن و کرختن و محمود بود مجامعت کردن
و اگر فرزندی متولد کند بدرجه عالی رسد و مادر و پدر از وی شاد باشند یوم الجمعه
پادشاهی زهره بود و بدترین آفتاب نیکو بود بحمام رفتن و عطر سوختن و جامه نو
پوشیدن و زن خواستن و اگر مجامعت کنند انبیا نیک بود و انبیا و اولیا
و اهل خیر زنان ایشان نیک داشته اند **فصل** در اداب ترتیب مباشرت باید دانسته
مراد از این حدیث موضع مخصوص نظر کردن چشم را ضرر بود و فرزند کور متولد شود
نابینا بود گویند پدر در حال انزال عادت داشتی اما اگر بمذاق عمل کند فرزند
مرد و بر آید و اگر جمعه بود در انحال فرزند از او تبرکی بود و چنین گفته اند
که اگر مرد در انحال نگاه در زن کند فرزند نیکو روی و خوش صورت آید و نیکو
چشم و خوش قد بود و گفته اند اگر زن مشک و گلاب و دارچینی خورده که در قضیب مالد
و شکر طبرزد در دهان گیرد و انزال معلوم کند لذتی حاصل آید و هوش
و فرزند نیکو خلقت و خوب صورت خوش خوی و درو چهره آید و خوش طبع و حکیم بود
و بسیار مردم بدین طریق سلوک کرده اند و دیده اند که اگر وقت زوال و غروب
افتاب مباشرت کنند اگر فرزندی متولد شود مخنث بود اندرین بر کاهد و بر
عابد در زوال متولد گشته بود و در غروب از در جدا شده و جهال در انحال
حال طلوع که فرشته از قصد که بود در انحال مجامعت کنند فرزند کل آید و
بر اعضای وی هیچ موی نباشد و فرعون لعین نیز این حال افتاده بود اگر ما

و اگر چون ضعف قضیب و خصیه بود نشان آن باشد که قضیب خشک و نرم بود و بسیار کی بر خیزد و زیر باشد که قضیب بمانی کم بود و بسیار در عمل سخت بود و اگر باشد سست باشد و چون منی مایل

بیرون آمدن سوزان و تیز بود از آنجهت که از دیر وقت مجامعت نکرده باشد

و قضیب از این جهت ضعیف بکند و این جنین دیگر از ضعیف از مغز سر باشد **علاج**

او پاک کردن بلغم بود بحقنی و اسهال و نافع و معطار اقوت دادن و غرغره و تریاک

بکار بردن یا معجون مترود یطوس خوردن و معطا قوی کرد اندن بدار و ها

چون اطریفلها و معاجین و ذکر کرده شود **فصل** ضعف القلب بدانکه هر جا که ضعیف

دل بود علاج وی بدوال مشک شیرین و تلخ بود و معجون که دل را قوی کرد اند

و اگر قضیب و خصیتین سرد شده باشد و باریک بود و لیر با ضعیف بود مگر با قوی

جماع نتوان کرد اینجا **علاج** دل و دماغ است چه باید کرد و نشان اگر قضیب و خصیتین

سرد شده باشد آنست که منی دیر بیرون آید با اگر اندک بود و تنک و فسرده مزه

نیابد **علاج** او زنجبیل پرورده و جوارش عودی و جوارش سقنقور و زنجبیل

گرم مالیدن بر ذکر و خصیتین و غذا ها که گرم اند چنین و زنجبیل و دارچینی

بورک و خولنجان و جاز بسیار بود از فلفل و صفت کوارشها گفته

فصل ضعف الکبد بدانکه هر جا از ضعف جگر بود علامتش لاغری بود و کم منی

علاج او گفته شود بدانکه ضعف جماع از سردی و تری بود یا از سردی و خشکی

بدانکه **علامتش** آن بود که از بیرون آمدن منی لذت نیابد و **علاج** بکار باید معتدل

باشد و شیره و زنجبیل خوردن و شراب گرم ممزوج کردن و خوردن تا آنکه

یکی بب

بایدو حکما گفته اند از هر چیز خوشبو که باید داشت تا خلل با حضار رسید بلی اگر خیز

بر علوت نگاه دارند از افزون خوردن و کم خوردن اگر افراط کند تن ویرا

شود و اگر کم خورند شهوه کم کند **دوم** ریاضت کشیدن **سیم** کم خوردن که

حرارت غریزی بر آید بدرجه ذاکر حاجت آید فرو ماند و اگر کم مجامعت

کند و شهوه بسیار کرد شود چنین باشد که چاه پاک کنند تا آب بسیار شود

بدانکه صفت کسانی که این شغل قوه باشند و حریص ایشان زیاده باشد این کسان

باشند که روی ایشان سرخ بود و گوشتهای تازه و اندرون رگهای فراخ و حوالی

و استخوان ابست بر خواسته و سینه ایشان فراخ اعتدال و موی بسیار در پشت و غیره

و بیش خشم و خصیتین و آنکه بشتر حریص و قوی باشد لا آنها که این شغل

سست باشد کسانی باشند که مزاج ایشان بگرمی میل کند و خشکی چون مردمان

حبش و سرخان روم و سقلاب آن سرخان حریص تر باشند و دیگر کسانی که زرد

و کنه باشند و شکم ایشان میل بسردی کند و کسانی که موی بر اندام ندارند

و چشمهای تنگ سیاه دارند در این شغل سست باشند و کسانی که بر ران

موی دارند و آنچه پیشتر نرم بود و کسانی که ایشان در مجامعت افراط کنند

و بمعالجه شود نپردازند هم مرگ مفاجات بود **فصل** اندر دانستن

خلقت مردان بباید دانست که حق سبحانه و تعالی هر چه آفرید بدایع صانع

خلقت آفریده و جمله خلقان را آفرید مردی که در آن بالا و بزرگ بینی

و بزرگ شکم و بزرگ پستان دلیل کند که موضع او سرد و تر و فراخ بود

۲۵

یکبار کردن و خوردن نباید خام و ماکیان و کبوتر بچه و خرما و شیر

انجیر و بادام جهت جایگاه زنان گفته اند **فصل** بدانکه چون

ضعف جماع از سردی بود با مزاج قضیب و خصیه سرد بود و خشک علامت

او آن باشد که منی تنک باشد و فسرده و دشوار بیرون آید و بی مزه بود **علاج**

او از غذاها گرم و نافع بود مثل قلیه گوشت گوسفند فربه با پیاز و نخود بسیار

و تو بل تمام و زردک با زنجبیل پرورده و گوشت و باقلا و سعتر و تخم کتان و دیگر

و انگور شیرین خوردن و کباب گوشت فربه خوردن و روغن یاسمین با جریها

و انگره و فرفیون و فلفل در آن دیگر اندر قضیب و مالیدن و خصیتین مالیدن و از

بسیار رطوبت فسرده بود و در حال بیرون آمدن **علاج** چند باید کرد که منی گرم کند چون

کوارش اعوذ و روغن یاسمین و جریها بر قضیب و خصیه مالند و اگر قضیب بر خیزد

و فربه بود تا بادش کم بود که بر بود و اگر کار افتد **علاج** آن بگرما معتدل باشد و غذا

های گرم و نافع کوگوشت فربه خوردن و لیکن نافع بود و غذاها با جلاب پروده

و شلغم زیرا این منفعت ها دارد تا چون با گوشت و نخود و با خولنجان و دارچینی

بار شود نافع بود **فصل** فی کثرة المنی و اگر منی بسیار بود نشان آن باشد که تن فربه

بود و رنگ روی سرخ و توانا باشد **علاج** آنست که رگ قیفال بزنند و غذاهای اندک

و ترشیهای بسیار کنند و آب شراب عناب و کشنیز و معجون نافع النسل بکار برند

فصل بدانکه کسانی که جماع بسیار کنند چون کودکان ناز رسیده و بسیار ماندگی

بسیار باده رفته باشند یا از جهت غم یا کار کرده شده و جنین ابدا بودن از این و جهت آنکه

مردان جماع عرق النسا پیدا کند **دیگر** مردان زنی که در بالا و بلند اعتدال بود

و موی و چشم کشیده و قوی و چک پستان و ابرو پیوسته و فراخ بینی و جبهه بلند

بینی باریک لب چرب دندان و فراخ سینه و نرم اندام و خوب کام و علاج گفتن و خرامان

و سفید گون و سیاه موی دلیل کند که موضع مخصوص با حلاوت بود و لذت دارد

و مرد را در صحبت او هیچ مغرت نرسد و تا تواند و جان داده از مجامعت او سیر نگردد

شود و در هر گاه بذوق مشغول باید شد و توانا کتاب بدین ذکر خیر یا کنند

فصل اندر خاصیتها که اندام مرد معلوم شود حکما گفته اند که هر مردی بینی

او بزرگ باشد دلیل کند که ذکر او بزرگ باشد و اگر کوچک باشد بعضدان باشد دیگر

مردان مردی که موی در پشت و سطبر داشته باشد سبب مردانه بود و او در مجامعت

حرارت زیاده و دیگر مردان زنی که او را چشم تنگ بود و بینی خورد دلیل کند که موضع

او تنگ بود و اگر فراخ بود به عضدان باشد دیگر مردان زنی که دست او نرم و نازک

بود دلیل کند که موضع او نرم و نازک بود اگر درشت بود موضع نیز درشت بود **فصل**

اندر دانستن ضعف زنان بباید دانست که حق سبحانه و تعالی هر چه آفرید بدایع صانع

حکمت آفریده و جمله خلق کرده او پدید آید و در دانستن ضعف مجامعت از چه اقسام

بدانکه ضعف شهوت از ضعیفی چهار اندام باشد **اول** از ضعف مغز سر و نشان

آن باشد که از مجامعت مزه نیابد و بود از سست بود و دیر بر خیزد و چون بر خیزد

نرم بود **سیم** از ضعف جگر بود و نشان آن بود که منی اندک بود **چهارم** از ضعف

قضیب و خصیتین بود علاج هر یک گفته اند

در ضعف قضیب

باید کرد و در حمام نرفتن بعد جماع کردن خاصه بعد از عرق آمدن علاج الخصوص کسی که درد کرده
جگر ضعیف شده باشد و بهنگام حرکت طعام و در بعد از آن هضم نشده باشد پس اگر کسی که جماع
کند مجامعت کننده بسلامت ماند از ده چیز احتراز باید کرد اول بول را در مثانه نگاه داشتن
دوم دویدن و پیاده رفتن سیم در حمام عرق بسیار کردن چهارم شراب بسیار
خوردن پنجم آب بسیار تاختن ششم قی و اسهال کردن هفتم بر شکم جماع کردن
هشتم بر شکم خالی آب سرد خوردن نهم در آفتاب و مهتاب بسیار بودن دهم وقت
تشنگی آب گرم خوردن این همه که مذکور شد ضعیف سست گردانند و منی کم کنند و این
باب اعتماد باید کرد باب دوم در غذاهای مفرد که مجامعت را شایسته بود اما آن
چیزهایی که اخلاط زیاده کنند آن غذاها هست که در وی حرارت و رطوبت باشد
و غلیظ و نفاخ این شغل را شایسته بود و استادان این فن چون ابو عمرو ترمذی در این
باب اشارت کرده اند و حدی تمام نموده اند چنانکه در غذاها تدبیر باید بود و اگر
اتفاق چیزی خورده شود چیزی باید کرد که در وی غلظتی و رطوبتی و نفخی باشد که چون
او خورده شود نفخی در ذکر حاصل شود چون نخود و زردک و هویج و چیزهایی
که در او رطوبتی و غلظتی باشد چون پیاز و گوشت فربه و زرده تخم و اگر چیزی
غلیظ تر خورده شود تحلیل نفخ و نفاخ کند باید که و نان میده فطیر بر خورد باب
سیم اندر داروهای مفرد که مجامعت را شایسته بود اول نان میده و گوشت بچه
و کلّه و پاچه بره و شیر گوسفند و نخود و فلفل و ماش و مرغ و کنجد و شیر گاو و نان
و انگبین و سقنقور و پیاز و شلغم و هلیله و سپیده و شقاقل
برنج
برنج و کند نان و طلمون و جوز و عسل و روغن گاو و شکر و حلقوم و پسته
و فندق و بادام و جوز تر و خرما و انگور شیرین و کنجد سفید و این که این همه
در وی کشیده باشد این همه غذای مفرد است که تن را قوت دهد و ذکر را خیز
بر قوت دهد باب چهارم اندر داروهای مفرد که مجامعت را قوت دهند مشک
و عنبر و زعفران و تخم عود و کبابه و پوست ترنج و عود هندی و انیسون و لسان
و حب الصنوبر و دارچینی و شقاقل و خصیة الثعلب و خولنجان و حب العقاقل و قنبیل
الزبان و سورنجان و عاقرقرحا و شحم الاسد و بیخ سوسن و بزر الجرجیر و طرخون
و قضیب الثعلب و بزر بنج و النعنع و قرنفل و خشخاش و روغن بان و تخم
و حب القطن و زنجبیل و قرنفل و زره گرگ و هلیله و بلیله و ابریشم و جوز بوا و ترنجبین
مجموع مجامعت را قوت دهد باب پنجم اندر داروهای مرکب که مجامعت را قوت دهد
و حلواها که این شغل را شاید و مفید بود بیارد پیاز سفید و بعد از آن پاره کند و در روغن
گاو بریان کند و بعد از آن پاره گوشت بچه فربه که نخود چند مغزی بر پیرون کند
پاکیزه و بشکند و اندام از هم جدا کند و با این پیاز که گفته شد بریان کند پس
دلو پاچه مرغ و کبوتر فربه و در دیگ کند و بره یک ساعت بجوشاند و بگوشت نیم پخته
شود بعد از آن بیارد نان میده فطیر و یک درم دارچینی و نیم درم خولنجان سبز
و بر سر طبخ ریزد و بعد سقنقور خورش کند پس آن میده فطیر ترید کند و یک درم
و نیم درم خولنجان بر سر ترید براکنده کند و بخورد منی بسیار زیاده کند و چندانکه منی
زیاده کند تا که هر کس مجامعت کند هیچ نقصان با او نرسد و ذکر را سخت گرداند
و در وی برنج کند و خفقان بیرد و مردی بر شهوت حریص کرداند دیگر بیارد گوشت
بره فربه و بروغن جوز بریان کند پس بیارد یک درم دارچینی و نیم درم نارمشک
خوب بیند و چون بریزد دیگ بریزد بعد از آن نمک سقنقور خورش کند و آن دارو
بر او افکند بخورد مجامعت را قوت دهد و طبع را نرم کرداند و اگر زنان بخورند
موضع مخصوص را گرم و تنگ کرداند و اندام را نرم و ملیح کند و ذکر را سخت کند
دیگر بیارد هلیون را بکوبد و به پزد و بمقدار حاجت آب در وی کند و بروغن
گاو بریان کند و بعد در زرده تخم مرغ بر او افکند و بدارچینی و نمک سقنقور
خورش کند نافع بلکه انفع باشد دیگر بیارد گوشت فربه بره کرده و خشت پخته نو
در آتش کند تا سرخ شود و بمقدار حاجت نمک و شکر در او پراکنده کند
و آن گوشت را بر روی خشت اندازد تا پخته شود و بخورد نافع بود بعد از شش ماه
آغاز جماع کند عجایبها بیند تن را قوت دهد و منی زیاده کند و ذکر را سخت
کرداند دیگر بیارد بط را فربه و ماکیان فربه بسمل کند و پاک کند و پیه دل و شکم
او بگذارد و بمقدار سی درم مغز جوز هندی بسایند و در شیر گاو تازه کند و یک
نان فطیر در آن شیر ترید کند و بر سر شکر طبرزد و هم بر سر خشخاش سفید و یک درم
زعفران فرو بساید و در دیگ کند و این مرغها را بنمک سقنقور خورش کند
و بدیگ افکنده و در تنور نهد یا آنکه مرغ را از بالای تنور بیاویزد تا بریان
شود آنگاه مرغ و گوشت هر دو را بخورد که گرم کند و منی بیفزاید و هر چند
که خواهد جماع کند که زیان ندارد دیگر بیارد یک من هریسه مغز گوشت بره
فربه
فربه بجوشد و بعد بپزد تا مهرا شود و بعد یک ساعت بکوبد و بیارد شیر گاو تازه من
کند و نیم و جوز هندی تخم پیاز ابطالها بکوبد پس بجوشاند پس از آن هریسه را بیکجا بریزد
و آنگاه یک درم دارچینی نیم خولنجان بکوبد و به پزد و با هم داروها بشتابد بخورد
قوت عظیم دهد و منی بسیار زیاده کند و دل را فرح دهد و مغز و دماغ را زیاده کند
و عضو جماع را قوت دهد و اسهال شکم باز بندد کرده و مثانه را پاک کند و کرم
بره را منقطع کند و تن را فربه کند و بیکو روی و نرم اندام و بالا را موی
دراز کرداند و از پختن باز دارد و زرد و سفید شود و تری از زنان باز دارد و هر چند
که خواهد بسیار روزی جماع کند و تواند سست نشود باب ششم اندر حلواهای مرکب
زیاده قوت دهد بیارد یک رطل عسل و یک سیر آب پیاز سفید و هر دو را از هم باطل
کند و بر آتش نرم بجوشاند تا بقوام آید پس فرو گیرد و سرد کند و یک مثقال زعفران
بر او افکند و بکفچه بزند تا یک رنگ شود آنگاه در حقه کند و هر روز بمقدار یک درم
بخورد و منی چندان زیاده کند که هیچ چیز دیگر حاجت نباشد و اعانت مجرب است
دیگر بیارد ده رطل شیر گاو و نانها و ده درم دارچینی و خولنجان بساید و در شیر کند و هر صبح
پیش از طعام و قدری بعد از طعام بخورد و هر روز نیم من شراب بخورد که چون چنین
بران بخورد عجایبها بیند و در همه عمر محتاج بهیچ چیز دیگر نباشد دیگر ده رطل شیر گاو
تازه و صد درم ترنجبین سفید و جلاب کند و در دیگ افکند و آتش نرم بر او بجوشاند
تا بطریقی که فرو گیرد و صبر کند و بمقدار یک درم زعفران در وی کند و با هم بزند تا یکسان
شود و بعد از آن در حقه کند و هر روز بسی درم ضعف است بخورد و این کس را شاید که مرغ

ایشان کرم شود دیگر سیاه دانه کاو مغز کرده کوفته بمقدار ده سیر در باطیل کنند و ده سیر
روغن گاو و پنج سیر نبات و شکر طبرزد بمقدار آنکه روی شیرین کند و در دیگ
دیگ کنند و بپزند تا پخته شود و نگاه بدارند تا بسوزد که قوتش برود بعد از آن فرو
گیرد و هر روز مقدار سی درم تا ده درم صبح از وی بخورد و چیزی از طعام و بعد از طعام
و این دارو بغایت قوت ناکست و در جمله علتها چنانکه عنان جوی ... نشود
داشت دیگر سیاه دانه و چندانکه خواهد بتواند و تراشه و خورده کنند و در سبوی نو کنند
و در تنور نهند تا انگه سخت شود پس بگیرد و بکوبند و در وزن دیگر سیاه دانه مغز ...
افکنند و سیاه و نیز زنجبیل و قاقله و جوز و فرنفل و دار چینی و خولنجان از هر کدام یکدرم
زعفران و عنبر از هر یک نیم درم بسایند و در جوشش بازپسین در عسل افکنند و بهم
بر زنند و سرد کنند و در حقه کنند و یک هفته بگذارند و بعد از آن هر روز سی درم بخورد
که منفعت و هر چند که خواهد مجامعت کند و هیچ رنجی بوی نرسد باب هفتم
اندر کورشها که مجامعت قوة دهد سیاه گیرند و قاقله از هر یک پانزده مثقال
دار فلفل و زنجبیل از هر یک ده درم روغن بان چهار درم عنبر اندکی و روغن
بان بگذارند و با شکر و عسل معجون سازند و در مرتبه اول و بخورد در ... یکدرم
که ذکر سخت کند و منی بسیار آید و بر مجامعت قادر شود دیگر صفت جوارش
عنبری صنوبری حب الصنوبر کبار ده درم مغز جوز هندی سی درم خولنجان شش
درم نارمشک و قاقله از هر یک چهار درم عسل منی معجون کنند که بغایت نیکوست
دیگر صفت جوارش عوفی سیاه تخم هلیون و مغز جلغوزه و حب فلفل و مغز حبت

الزنم

الزنم تعاقل و زیدان بهمان و تودریها که ... العصافیر از هر یک ده درم
انگره و پستان بلبل از هر یک ده درم و مغز جوز هندی و مغز حب الخضرا از
هر دو برابر آن قدر که این دارو ها بدان تر شود و انگبین معجون کنند و یکدرم
در بامداد و یکدرم در شبانگاه و بعد از آن بیست درم شکر و عقد نبات تا بخورد
تا منفعت یابد دیگر صفت معجون قاطع النسل سیاه تخم کاو ده درم
و سپیون شش درم ... و نیم شکر طبرزد و بکار برد این معجون مردمان
بسیار را شاید که منی را منقطع کند و شهوت بریده شود باب هشتم اندر طلاها
که ذکر را فربه کند سیاه زرنیخ و عاقرقرحا و فربیون از هر یک برابر بکوبند و بر موم
بر زنند و بوقت حاجت طلا کنند بر قضیب تا سخت گردد و قضیب عرق کرم
و تا آب گرم نشوید و گرم ... و اگر زنان بر فرج و عانه طلا کنند چنان
بر شهوت حریص گردد که از مرد سیر نشوند دیگر سیاه ... و باروغن زنبق
و روغن زنبق بگذارند و مشک تبتی خالص بمقدار نیم درم سوده در او کنند و برقضیب
و خصیتین طلا کنند چنان سخت گرداند که اگر بر جماع کند ترک کند و این عمل کسی را
شاید که منی را حرکت مردی بدارند چون این دارو بکار برد چندان جماع
و هیچ نوع فرو نماند دیگر سیاه حب الفلفل مغز ... و روغن ... و زنان
... و مغز ... در روی کنند پس بر قضیب طلا کنند و بر عانه مالند قوت عظیم یابد دیگر
سیاه بوره ارمنی نیم درم و زنجبیل یکدرم و روغن بلسان یکدرم و مشک تبتی یکدرم
بسایند و در انگبین کنند و بوقت حاجت طلا کنند بر قضیب و بر مقعد بمالد مجامعت

تواند کرد چنانکه هیچ کس طاقت ندارد دیگر سیاه زرد نرگس و فرفیون نیم درم و عاقرقرحا
یکدرم و مشک تاری و زنجبیل و بهمن سفید و خولنجان بکوبند و بیزند و باروغن خیری و بسیار
دردکره و عانه بمالد چنان بر شهوت حریص گردد که با قضیب بسیار شود ...
باب نهم اندر چیزهایی که در دهن گیرند و ذکر سخت شود اول زنجبیل کرفس درم دانگ
و روغن نرگس یکدرم و یکدانگ مشک حب کنند بمقدار عدس دانگی بوقت حاجت
در دهان گیرد بدن قوی کند و چندان جماع کند که در وصف نیاید دیگر سیاه
علک رومی یکدرم مشک خالص دانگی قرنفل نیم درم و نرم بسایند و انگبین زنجبیل
بگیرد و کوفته و بیخته نا بیخته و از روی بیرون آید حب سازند بمقدار نخود
و بوقت حاجت در دهان گیرد بدن قوی گردد و نشاط تمام آورد چنانکه هر چند
در دهن و دهشت باشد انزال نشود دیگر خایه سقنقور و مشک تبتی هر یک یکدانگ
بسایند و خایه سقنقور سوده خورد کنند و با هم سیاه ببرد و با عسل معجون کنند و حبها
بمقدار استخوان خرمای بوقت حاجت یکی از آن در دهن گیرد چندانکه خواهد جماع کند دیگر
سیاه ده درم و ... پیازان کنند چنانکه بسوزد و خشک شود و دو درم از آن
در دهن گیرد فرح آورد دیگر سیاه بلسان و قرنفل یکدرم مشک تبتی خالص سوده کنند
و یکدرم عنبر اشهب ... تا یکدانه و دارو ها بدان بر نشند و حب کنند هر یک بمقدار
دو دانگ و وقت حاجت در دهان گیرد بدن قوی گردد و چندان جماع کند ...
باب دهم اندر چیزها که اندر کف پای مالند سیاه یکدرم انگره و سنبل ... دیگر
بنهند در وقت بیاری ... عجب آید دیگر سیاه ... که ... در زیر پا و قدم ...

داروهارا

دارو و خایه زنبور انگبین بیاورد و خایه زنبور سیاه شود به ... که تا بکار برد
و روغن یاسمین خالص بگیرد و آن ... بیک ... با
گرم در آن روغن اندازد و سر دیگ ببندند و آتش نرم بپزند تا نهرا شود پس
... روغن ... باز به ... و ... تمام از وی ببرند و ... دانگ ... روغن
... و در روغن اندازد و ... شود کند بوقت حاجت در کف پای مالد
و تا کف پای بر زمین ننهد و جماع کند انزال نشود و چون کف پای بر زمین نهد
قضیب بجنباند این کار مجربست دیگر سیاه چند مور چه زرد و بجوشانند و روغن
بلسان یا روغن یاسمین یا سوسن و این مورچه ها در روی نهند و در آفتاب
گرم بگذارند چنانکه آفتاب بتابد تا مدت بیست روز پس بوقت حاجت بر ... بمالد
زنند تا ... و اندر کف پای مالد و بعد از آن ... بمالد چون خشک گردد
و هر چند که جماع کند انزال نشود و تا آنگه نوبت نشود ... دیگر سیاه خایه خروس
که ... کنند ... و ... خانه انگبین بیاورد تا او را بگیرند و بعد از آن
بروغن بلسان یا روغن یاسمین خالص بریزند و بپزند تا ... شود انگه سیاه
و ده درم ... در روی افکنند و با آتش نرم بپزند تا بگذارد و در شیشه کنند
و سر شیشه بموم بگیرد و بوقت حاجت کف پای و انگشتان ... کف پای
بنهد انزال نشود بغایت آزموده و مجربست باب یازدهم اندر چیزها که ...
جماع زیاده کند سیاه دار چینی بمقدار نیم درم و در دهان بگیرد و خوی خورده بخاید ...
بگذارد تا بوقت حاجت مجامعت بس ... بر قضیب بمالد چندان لذت و راحت ...

... در وصف ... باب سیزدهم در چیزهائی که فرج را تنگ کنند ... [illegible]

از آنکه این موضع ... [illegible]

[illegible]

باب چهاردهم اندر ... [illegible]

[illegible]

نوع دیگر [illegible]

[illegible]

باب ... اندر ... [illegible]

[illegible]

۱۲۳۳

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... والله اعلم

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

الشیخ داود الانطاکی

[illegible] ... الادویة المفردة ... الشیخ داود ... الانطاکی ... [illegible]

[illegible]

... [illegible] ... زعفران ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ... مجرب ... [illegible]

... [illegible] ...

[illegible]

... [illegible] ... مجرب ... [illegible]

... [illegible] ... والتكميد ... [illegible]

... [illegible] ... عن المعدة ... [illegible]

... [illegible] ... ينفع النقرس ... [illegible]

... [illegible] ... على المعدة ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ...

كتاب ... [illegible] ... بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين ... [illegible]

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين ... [illegible]

اما بعد بدان كه اين كتاب ... [illegible] ... ابو طاهر بن ابراهيم ... [illegible]

... [illegible] ... از كتب حكما و فضلا برگزيده ... [illegible]

... [illegible] ... خواند ازان فايده يابد و بالله التوفيق ... [illegible]

چون ... [illegible] ... عمارت ... [illegible]

... [illegible] ... خراب گردد ... [illegible]

درست دارند ... [illegible]

... [illegible] ... بايد ... [illegible]

... [illegible] ... بسيار ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... بسيار ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ... عظيم ... [illegible]

... [illegible] ... مجرب ... [illegible]

... [illegible] ... ضعف الباه ... [illegible]

ومن خواصه ان ... على المعدة يمنع التخم ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... درم ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... زعفران ... [illegible]

... [illegible] ...

[illegible]

قوی تر باشد و دو دانگ تا نیم مثقال بیش بکار نداده و اگر ضعیف ترکیب باشد
دانگی تا نیم [illegible] مثقال دانگ بیش بکار نداده که مضرت او بیش از منفعت او
باشد [illegible] هر که خرما خورده و در آن روز شیر تازه خورده [illegible]

[illegible]

بخاید و چون در دهن بجنباند ارسطاطالیس گوید هر که او دندان درد کند [illegible]
سداب بخاید یا موز سیاه بخاید و در زیر دندان بگیرد [illegible] در دهن بجنباند
باید اگر سداب با سرکه بجوشانند و بر پاره کرباس طلا کند و بر پهلو [illegible]
درد پهلو را ببرد و با روغن [illegible] بجنباند و منفعت یابد و اگر کودکی را [illegible]
با معده درد کند سداب را در شکم بندد کرم را در شکم [illegible]
ابن ماسویه گوید اگر سداب را با انگبین بجوشانند و در چشم کشند تاریکی [illegible]
ببرد و در شکم سداب با روغن بریان کند و با انگبین معجون کند [illegible]
[illegible] از اندام ببرد و باد القوه و فالج را سود دارد و [illegible]
کند و [illegible] بسیار زند و بخار زند بلغم را سود دارد و جمله بلغم را از سینه و معده [illegible]
و [illegible] کند و معده را قوی کند [illegible] سود دارد و [illegible]
بجنباند و منفعت بسیار پدید آورد محاسن گوید هر که [illegible]
چپ [illegible] باز بجای خود برد اگر کسی [illegible] خشک [illegible]
ببرد و نشاط [illegible] و اگر کسی [illegible] گرم [illegible]
و [illegible] گوید اگر کسی [illegible] معده را قوی کند بلغم را [illegible]
پاک کند و چون بسیار خورد گرم اندر شکم [illegible]
[illegible] و منفعت بسیار کند [illegible]
بر پهلوی چپ [illegible] سود بسیار دارد و باز بجای خود آورد ماسرجویه
گوید هر که [illegible] و در چشم [illegible] ببرد [illegible]

باره و فرو کولی

[illegible] دهن [illegible] چون [illegible] گوش [illegible]
کند و [illegible] بجنباند و [illegible] بخاید [illegible] کند [illegible]
[illegible] بخاید و در بن دندان مالد [illegible] دندان [illegible]
باز ببرد و بن دندان سخت کند و [illegible] و اگر کسی [illegible]
[illegible] بخاید و در آنجا مالد و در دهن بجنباند و [illegible] یابد [illegible] گوید اگر کسی
[illegible] ببرد و [illegible] بخورد [illegible] بدهد و اگر با نان خورد معده [illegible]
کند و بلغم را ببرد و [illegible] زایل کند و خون [illegible] کند و چون بسیار خورد
ببرد هارون گوید [illegible] بسیار خورد سودا [illegible]
کند و ریگ از مثانه ببرد و اگر [illegible] بر آتش نهد و [illegible]
[illegible] ببرد و در آنجا [illegible] بریان کند و [illegible]
[illegible] اندام ببرد و تن درست دارد اگر [illegible]
[illegible] جدا شود و در [illegible] پدید آورد و [illegible] ضعیف کند [illegible]
و [illegible] بسیار خورد خون [illegible] کند و [illegible] تازه کند و [illegible]
[illegible] و اگر کسی [illegible] نهد و [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] باز [illegible] اگر کسی [illegible]
کند و [illegible] خون از شکم باز گیرد و اگر [illegible] سود دارد و
[illegible] بخورد [illegible] باز گیرد و [illegible] ببرد ماسرجویه گوید اگر کسی
[illegible] خون از [illegible] باز برد [illegible]

[illegible] بکوبد و [illegible] چون [illegible] تا [illegible]
[illegible] سر [illegible] ریزد [illegible] و [illegible]
[illegible] خوردن [illegible] بکند و در روی [illegible] از دوده [illegible]
[illegible] بکوبد و بخورد [illegible] دهد [illegible]
[illegible] تخم [illegible] مصطکی [illegible] درم [illegible]
[illegible] چنان [illegible] باشد [illegible] کند [illegible]
[illegible] اول معده را قوی کند دوم بلغم را ببرد سیم بوی [illegible]
[illegible] رفتن باز دارد [illegible] [illegible] پدید آورد
[illegible] ببرد [illegible] طعام را سود دارد [illegible]
[illegible] بادهای مختلف را [illegible] شهوت [illegible] طعام [illegible]
[illegible] گوید [illegible] اگر کسی [illegible] از این معجون [illegible]
[illegible] بخورد [illegible]
[illegible] طعام خورده [illegible] گوید هر که [illegible] طعام خورد [illegible]
[illegible] طعام [illegible] معده را [illegible] کند [illegible] معده [illegible]
[illegible] طعام [illegible] خورد [illegible]
[illegible] بسیار خورد معده را ضعیف کند [illegible]
[illegible] حکیم گوید هر که [illegible]
[illegible] ضعیف کند [illegible] و بواسیر [illegible]

[illegible]

[illegible] ضعیف [illegible] طعام
[illegible] جماع [illegible] بکند [illegible]
[illegible] از عادت [illegible] جماع [illegible]
[illegible] گوید هر که [illegible] بوی دهان [illegible]
[illegible] هر که [illegible] با روغن بریان کند و [illegible]
[illegible] ببرد و [illegible] شکم [illegible]
[illegible] خون [illegible] کند و چون بسیار خورد [illegible]
[illegible] شهوت جماع ببرد و [illegible]
[illegible] بجنباند و [illegible] قوی کند [illegible] گوید هر که [illegible]
[illegible] بول کند [illegible] ببرد [illegible]
[illegible] دهد [illegible] خواب بول [illegible] گلاب [illegible] چشم
[illegible] چشم ببرد و [illegible] بجنباند [illegible] گوید هر که [illegible]
[illegible] ببرد و اگر کسی [illegible] کند [illegible]
[illegible] برابر کند [illegible] بخورد [illegible]
[illegible] سداب بسیار خورد [illegible] شهوت [illegible] ببرد [illegible]
[illegible] سداب [illegible] گرم [illegible] بخورد [illegible]
[illegible] سداب [illegible] بخورد [illegible]
[illegible] اگر کسی [illegible]

واوداچینی چون بر آورده باشند با روغن زیت اگر این روغن [illegible] نشود [illegible]
بشود و ریح علت خانگی واولی اگر هر چند توانند [illegible] بازبیا میرد [illegible]
و [illegible] بزنبکشد و در روی [illegible] و فایده آن [illegible] و [illegible]
و [illegible] الحزا آنکه او را در ولایت [illegible] گویند با روغن اول [illegible]
و [illegible] اول [illegible] و کشیدن روی چنان باشد که انتقال نمود [illegible]
[illegible] و [illegible] کنند و در دیگ [illegible] نکاه تا گرم شود در ره و در آب [illegible]
[illegible] و [illegible] مالد تا چون گرم شود آنگاه در روغن [illegible]
[illegible] کنند و او روی [illegible] باشد و تخم [illegible] سیاه [illegible]
[illegible] و [illegible] و قرنفل و جوز بوا و [illegible] این مجموع [illegible] کنند [illegible]
شود [illegible] این مجموع در دیگ کنند و بجوشانند و هر روز [illegible]
و [illegible] بود [illegible] از خوردن این کتاب [illegible] صفت [illegible]
و [illegible] کرده [illegible] چهار [illegible] از [illegible]
[illegible] این مجموع در دیگ سنگین [illegible]
[illegible] و [illegible] تا نیم [illegible] آب [illegible] آنگاه [illegible]
و [illegible] و [illegible] یک ساعت [illegible] آنگاه [illegible]
[illegible] و [illegible] و اگر [illegible] باشد [illegible]
[illegible] شود [illegible] و اگر [illegible] او را [illegible]
[illegible] تا [illegible] کنند و [illegible]

[illegible] روی بیاموزد آن نان را بشکنند و در روغن [illegible]
[illegible] و [illegible] داین عمل [illegible] روز [illegible] برای شخص [illegible]
[illegible] یکسال [illegible] خدا [illegible] و [illegible]
[illegible] این معنی [illegible] و مقصود حاصل [illegible]
[illegible] کرده [illegible] بابا [illegible] در دیگ سنگین [illegible]
[illegible] آنگاه [illegible] و [illegible] که در ولایت [illegible]
[illegible] در [illegible] کنند و [illegible] مردم [illegible]
[illegible] قوی [illegible] و در خوردن آن [illegible]
[illegible] عظیم [illegible] اگر دائم کسی کف پای خود را بروغن [illegible]
[illegible] و دماغ [illegible] و اطبا گفته اند که تخم مرغ [illegible]
[illegible] و در [illegible] و در اعضای [illegible]
[illegible] زبان داده باید که پیش از خوردن تخم مرغ روغن [illegible]
[illegible] و چون [illegible] کنند در [illegible]
[illegible] که [illegible] درم [illegible] درم [illegible] دیگ [illegible]
[illegible] آنگاه او را بیرون کنند و [illegible]
[illegible] و روغن بادام در روی [illegible] بعد از آن [illegible]
[illegible] کنند تا آن آب تمام روغن گردد آنگاه او را [illegible] کنند و [illegible]
شود [illegible] بالذی [illegible] و دیگر [illegible]

و پاره [illegible] کنند و [illegible] کبوتر [illegible] با روغن بریان کنند و [illegible] پوست کنده
بقدری آب در بریان کنند و [illegible] گرم [illegible] حمل شود و [illegible]
[illegible] اگر [illegible] قدری از [illegible] آب [illegible]
[illegible] باشد اگر از این [illegible] جای [illegible]
و در آب [illegible] نان [illegible] کنند و باید که کبوتر بچه [illegible] پوست [illegible]
[illegible] و پیاز سفید باید و اگر روغن زیت بود بهتر باشد و این [illegible]
[illegible] را [illegible] اگر رطوبت [illegible] باشد [illegible]
[illegible] کنند و بروغن جوز بریان کنند با پیاز سفید و چون [illegible]
[illegible] و [illegible] پوست کنده [illegible] آب [illegible]
[illegible] و [illegible] کنند و [illegible] قرنفه و قرنفل [illegible]
[illegible] و [illegible] تا [illegible] باید [illegible]
[illegible] پیش از آنکه با زنان جماع کنند [illegible] و مقصود حاصل [illegible]
و [illegible] تمام [illegible] اگر [illegible] کسی [illegible] شود [illegible]
[illegible] از [illegible] چراغ کنند و [illegible] روغن [illegible]
[illegible] که [illegible] کنند و [illegible]
و [illegible] در خواب [illegible] روز [illegible]
[illegible] اگر [illegible] و [illegible] قدری [illegible]
و [illegible] کنند و [illegible] بزرگ شود و اگر [illegible]

[illegible] و در چشم کشند [illegible] چنان [illegible] و [illegible] اگر [illegible]
[illegible] و [illegible] صحبت [illegible] کسی [illegible] خواهد [illegible]
[illegible] با روغن [illegible] و [illegible] قوة [illegible]
[illegible] کنند [illegible] با روغن گاو و قدر آب چندان [illegible]
[illegible] آن روغن را [illegible] و [illegible] قوة باید [illegible]
[illegible] صفت [illegible] هر که [illegible] با روغن [illegible]
کند چنان که [illegible] کنند [illegible] آب [illegible] و [illegible]
[illegible] کند [illegible] جماع [illegible] و اگر [illegible]
و جماع [illegible] با روغن [illegible] و در [illegible] صفت
[illegible] قوة کرده [illegible] و [illegible] تخم [illegible]
[illegible] کنند [illegible] و [illegible] و قرنفل [illegible]
[illegible] درم [illegible] کنند و [illegible] درم [illegible]
[illegible] و [illegible] [illegible] دیگر [illegible] هر که [illegible]
[illegible] او [illegible] از آن [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible]
و [illegible] کنند [illegible] بوقت حاجت [illegible]
[illegible] و پای [illegible] تا آنگاه که [illegible] فارغ شود و اگر [illegible]
[illegible] آب [illegible] خلاص شود و اگر [illegible] و [illegible]

تخم ترب هندی بر روغن تازه بجوشانند و در مالند نافع بود اگر سیاه [illegible]
[illegible] بکوبند و با روغن یاسمین بیامیزد و با تش گرم کنند ضماد کنند [illegible]
و ضعیفی را بدان چرب کنند قوت تمام دهد [illegible] علاج [illegible]
کنند [illegible] اگر کسی را کژدم گزیده باشد [illegible] خون [illegible] و در ان مالند درد
ببرد و هر کس که بیواج خورد صفرا [illegible] و زهره را قوی کند و خون را [illegible]
و یرقان را ببرد و اگر خون از زیر قضیب بیرون آید جالینوس فرماید اگر [illegible]
[illegible] تبش بگیرد و اگر بیواج بکوبند و ابش [illegible]
بسیار [illegible] و هیچ وقت سفید نشود و اگر [illegible]
و علاج [illegible] و اگر دل [illegible] سیاه را خشک کنند و در پوست [illegible]
راست [illegible] هیچ کس بروی ظفر نیابد اگر تخم کرفس را بکوبند و با انگبین [illegible]
کنند و بخورند روشنی [illegible] بیرون آید و دردی [illegible] ببرد اگر ترب [illegible]
بخورند معده را قوی کند و بلغم را ببرد و [illegible] طعام ببرد و [illegible]
[illegible] بود و منفعت بسیار یابد اگر آب ترب با سکنجبین [illegible]
[illegible] و بلغم را بسیار [illegible] کنند و تب سه روزه و چهار روزه [illegible]
[illegible] بریان کنند و بخورند [illegible]
[illegible] ببرد و زایل کند اگر تخم شبت [illegible] بریان
کنند [illegible] بخورند خون از شکم باز گیرد اگر برگ [illegible]
[illegible] ناف [illegible] گرم کنند اگر تخم [illegible]

شاهبرم

بریان کنند

بریان کنند و در گوشت [illegible] ببرد و [illegible] کند [illegible]
قوت دهد و [illegible] و اگر روغن نرگس [illegible] قضیب [illegible] قوت بسیار دهد
[illegible] صفرا [illegible] صفرا [illegible] ببرد [illegible]
[illegible] بوی دهان [illegible]
کنند بلغم ببرد اگر خون [illegible] اندر چشم [illegible]
[illegible] بوی دهان را خوش کند و دندان [illegible]
[illegible] باز ایستد اگر [illegible] و بر جراحت نهند خون باز [illegible]
اگر [illegible] روز [illegible] بخورند [illegible] را ببرد و زایل [illegible]
اگر کسی را مار بگزد [illegible] بکوبند و بر زخم نهند درد [illegible]
[illegible] کار کنند و باید که [illegible]
[illegible] بریان [illegible] و بخورند باد بواسیر [illegible]
اگر کسی [illegible] درد سر [illegible] و چشم [illegible]
[illegible] کند اما بلغم را ببرد و کرم در شکم [illegible]
[illegible] کنند [illegible] و در ساعت [illegible] اگر کسی [illegible]
[illegible] ببرد اگر تخم ترب [illegible] با انگبین [illegible]
[illegible] ببرد اگر [illegible] در چشم کنند [illegible]
اگر [illegible] بجوشانند و اندر چشم کنند [illegible] ببرد [illegible]
[illegible] بریان کنند و [illegible] کنند [illegible]

سوداوی اگر [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] طعام بسیار خورند درد [illegible]
[illegible] اما بلغم را ببرد و معده [illegible]
کنند [illegible] بجوشانند و بخورند [illegible] صاف کرده [illegible]
سودا [illegible] و بادهای [illegible] از تن بیرون [illegible] اگر تخم [illegible]
در شکم [illegible] اگر کودک [illegible] در جامه خواب بول کند [illegible]
[illegible] بکوبند و [illegible] مثقال تخم شبت [illegible] بیامیزد [illegible]
[illegible] بیامیزد و بخورند [illegible] در جامه خواب بول کنند [illegible]
[illegible] اگر کسی [illegible] در تن مانده باشد [illegible]
[illegible] و [illegible] در روی [illegible] بیرون آید اگر [illegible]
[illegible] ببرد و اگر کسی [illegible] کودک با خمیر معجون کنند و بر زخم نهند [illegible]
اگر کسی [illegible] در [illegible]
[illegible] در حال اگر آب ترب [illegible] در گوش [illegible]
[illegible] بیرون آید و اگر دندان از باد درد کند [illegible]
[illegible] دندان [illegible] زایل [illegible] اگر [illegible]
[illegible] ببرد و [illegible] زایل گرداند اگر [illegible]
[illegible] بکوبند و بجوشانند و با روغن تازه [illegible] در مالند نافع [illegible]
کنند و بوی [illegible] اگر [illegible] بجوشانند و [illegible]

[illegible]

[illegible] اگر خون [illegible] و خون [illegible] سیاه [illegible] بیامیزند و [illegible]
[illegible] و منفعت تمام دهد اگر کسی [illegible] بول [illegible]
[illegible] اگر برگ [illegible] سیاه بکوبند و [illegible]
[illegible] بجوشانند و [illegible]
[illegible] ببرد و در [illegible] اگر کسی [illegible]
[illegible] و اگر کسی [illegible]
[illegible] و بلغم از معده ببرد و [illegible] زایل کند اگر کسی
[illegible] با انگبین بخورند [illegible] اگر تخم ترب [illegible]
[illegible] کنند و اگر [illegible] بجوشانند و بر [illegible]
[illegible] بخورند [illegible] در شکم [illegible] اگر [illegible]
[illegible] با نان بخورند معده را قوی کند و بلغم ببرد و خون [illegible]
[illegible] در [illegible] طعام [illegible]
[illegible] سودا [illegible] اگر آب [illegible]
[illegible] اگر آب [illegible] در گوش [illegible] بجوشانند و در گوش [illegible]
[illegible] اگر [illegible] ببرد و باد [illegible] کار کنند [illegible]
[illegible] از بن دندان باز [illegible] و اگر [illegible]
[illegible] با روغن [illegible] بیامیزد و [illegible]
[illegible]

و خون آمدن از وی باز دارد و ضعف معده او نیز درست شود و هر که پیه کرگدن
بخورد بلغم از معده جمع کند و ببرد و اگر سر کرگدن انگوری در حمام در تن مالند کرم
ببرد و اگر تخم جاز با روغن بریان کند و با شکر بخورند باد و کرم اندر شکم ببرد
باد او را زایل کند و اگر زهره کرگدن بخورد او را زبست بخت ببرد و سرفه را سود دارد
با انگبین بخورد شهوت جماع زیاد کند و قوت بیفزاید و هر که تخم گرزه در دم بیشتر
ورسیم بخورد با یکدیگر گوشت زیگ بشکنه ببرد و خفقان را سود دارد و اگر زرد و خون
و ایشر چشم کند و بخورد رگ جوش ببرد و باد و ضا سد هم پاک کند هر که تخم گرزه
ضاکیده از کودک مهره در شکم داده بیفکند اگر برگ گرز بکوبند و بخورند در مالند
خارش ببرد و راحت دهد و هر که بوسته گرز خام بکار دارد عجب باشد گرده
داند همه را خوش شود نکنند **جالینوس** گوید هر که آب گرز بسیار بخورد ببرد
داند و چشم تاریک کند اما بلغم ببرد و قوت زبان دارد اگر صمغ عربی را خورد
و هر که روا ترکند وا بیاید شکم اماس بنشاند و درد را ساکن کند اگر صمغ عربی
در آب ترکنند و بر پای ترقیده نهند سود دارد و نیکو شود **ماهی گرم** و
بیاز خورد صفرا بنشاند و زهره قوی کند و خون را صافی و برقان ببرد ضعف
و هر بواسیر خون او را بکوبند و با شکر بیامیزند و بر عادت خورند نفع باشد
و بی شکر خوردن خشکی آرد هر که را استخوان شکسته بود این پوست بسوزانند و بگیرند
و بر جای نهند و نا سوز کنند درست شود و باد از نقطه اگر کسی را زخم رسد
در آنجا مانده بود گوشت بر آن جا نهند که زخم بیرون آید **مهره زرد**

ماهی

ماهی گرمست و بیش آدمی قوت دهد چون خواهی که ماهی شیر باید خورد
که پس از چهل روز علت افزاید و زهر بیش در تن آدمی اما هر که ماهی تازه بخورد
پشت بیفزاید و جماع را سود دارد **جالینوس** گوید کسی را که از شکم خون آید
باید روغن آن ماهی را بریان کند و با نان بخورد خون از شکم باز بسته شود
و هر که در چشم کشد موی که در چشم برگ بگیر برنیاید و در روشنی بیفزاید
با نمک گرم کنند و بسایند و شیر زن تر کنند چیزی بر چشم نشیند
بیچه در تخم ترتیب با روغن بکنند بریان کنند چنانکه شود و با انگبین بخورند
و بر قضیب بالین نشستن قضیب ببرد و سخت گرداند هر که بوقت قرآن بزرگ یابد
باز نگیرد و هر که طفل سوزند و بکوبند و بر قرص کند باز نگیرد و هر که تخم آن شعند
بکرد و بر روغن زیت کهن اندازند تا که یاد کرده شد هر کدام که خواهد
کنند مر شکم با عطار و هفت دانه مویز بخورد بلغم ببرد و صفرا بنشاند
مرده بخور و سوخته با نمک بسایند و بدندان در مالند دندان را سپید و بوی دهان خوش
کند و معده را قوی سازد هر که سر و موی بهلیله بشوید هر که موش سپید شود
بیوال بسایند و بکوبند و با آتش بگیرد و در روغن کل بدان بشوید اگر در چشم سپید
سیاه شود و هر که خون زاغ سیاه قطره بچشم در کشد هر که موش سپید شود
بسوزانند بروغن بشره بیامیزد و بر جای مالد که موی بیاید و بوی او را نیکو
دو موی بر سر نگیرد تر کنند و در مالد که خوف نباشد بر سر انگشت موی برآید اگر کسی
کهنه باید که بگیرد و بر کیمن حرز سیاه و که بماند لفظ انگشت چند بگیرند

که تنها بالا زند درخت و بخورند بر کوه آورد کند بر او و امد آفتاب بگیرد و بخورد
کند و بر باز و بخود و بخورد یک بار نشان دامر اعز بره مکرم باشد و اگر آنکه نشسته
بجوشد و بسوزانند در افروختن ماه شب چهارشنبه نام آنکس که خواهد در حال
بدو سخن او سیل کند و اگر زبان و مهره چشم هدهد در چشم کشند سپید
اگر کسی زبان طوطی با خود دارد فصیح و دانا گردد اگر کسی خون باز بخورد نیرو
شود و اگر کسی مغز او در زیر چشم دود کند علت را سود دارد اگر مرغ
با شکل بیامیزد و هر کیان تشنگی بخورد در ساعت بیهوش شود و اگر استخوان
هدهد آنکه بر تن کنند و در گردن مصروع بندند از صرع ایمن گردد و اگر پر طاووس
خشک کنند و بر بندد و در طعام کنند فال را بکسی دهند تا زبان دارد و سلیطه
زن خوش سینه گردد و اگر سر زانوی کلاغ را بر دیوانه بندند عاقل گردد اگر جگر پر زاغ
بنهند و کسی از آنجا بیرون نیاید بر سبیل بدان تر کنند و باری چند در چشم کشند
ببرد و اگر از این آب گوش چکانند درد گوش ببرد و اگر شکل پر زاغ بر زیر پای
کودک نهند که بخواب نرود و بسیار گرید اگر زبان آهو را خشک کنند
و در طعام کنند و بخورد فی الحال سلیطه باشد زبانش بسته گردد یا اعلا
پوست خارپشت بخورد از علت صرع خلاص گردد و اگر پای او را بسوزانند
خاکستر آن با آب گرم در شکم کنند پسیار از آن درخت میوه و در بالند هیچ آفت نرسد
اگر خایه بز را با روغن زیت مرهم سازند و در زیر بغل کودک مالند موی بر نیاید
و اگر دندان سگ با خود دارد دلیر شود و سگان بر وی بانگ نکنند هر که چشم گرگ

داله

دارد کسی که خواب نیاید نشود و در خواب شود و مجلسیان همه بخواب روند و او بیدار
بود اگر چنگال کفتار بر درخت ای بر بندد هیچ جانور زیان نکند بر آن درخت
اگر زهره پلنگ در چشم کشند روشن گردد و اگر پوست او را با خود دارد هر کس
در خانه دفن کنند در آن خانه مار نیاید و اگر پیه او بکار برند و اگر ناخن او بگیرند
بسوزانند همه کژدمان بگریزند اگر زنخ در خانه دود کنند همه کژدمان بمیرند
اگر مرد از سنگ ناپیر بیامیزند و در خانه نهند موش بخورد بمیرد و اگر سم خر دود
با فلفل در خانه دود کنند همه موشان از آنجا بگریزند و بمیرند اگر شاخ
در خانه نهند جانوران بگریزند و اگر گوگرد با سر دود کنند همین عمل کند اگر کندر
کسی بخورد اگر سپند با برگ مورد دود کنند پشه بگریزد و اگر شونیز را بجوشانند و در
خانه نهند پشه از آن بگریزند اگر چوب صنوبر با شونیز دود کنند همه بگریزند اگر کدو
بخورند جماع را زیاد کند و قولنج بگشاید و اگر کدو با نان بخورند باد ببرد
و خواب آورد و اگر کدو بریان کنند و با نمک بخورند درد کمر
را بسیار ببرد و هر که پیاز خام بسیار خورد درد سر آورد و درد شقیقه انگیزد
ببرد و معده پاک کند و شفا و راحت یابد اگر کسی انگبین با پیاز بیامیزد
مالد به موی از آنجا رفته باشد چون چند باری بمالد موی بر آورد و اگر کسی
بپزد و بر پوست بکار برد شهوت جماع را سود دارد و قوت دهد و منافع بسیار
و باد را از تن بیرون کند و بیابت قوت دهد و این را هر بار خواهند اگر بیابد
با گلشکر بریان کنند و انگور بروغن گاو و بیامیزند و بر بالش نهند

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الذین آمنوا اصبروا وصابروا ورابطوا واتقوا الله لعلکم تفلحون

[illegible]

[illegible] اگر کسی [illegible] اگر کسی [illegible] اگر کسی [illegible] اگر کسی [illegible]

[illegible] اگر کسی [illegible] اگر کسی [illegible]

رساله

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... فی اخراجات [illegible] علاج [illegible]

علاج [illegible]

[illegible]

بیرون آمدن مقعده سبب [illegible]

علاج [illegible]

[illegible]

[illegible] فی القولنج و آن عبارت [illegible]

[illegible] بیرون آمدن [illegible]

[illegible]

[illegible] اول [illegible] دوم [illegible] سیم [illegible] چهارم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مفردات حکیم یوسف [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

اکیانوس اکرفس الباداجل المقطرون الوسی آسیا ولیس
[illegible]
المامیثا الجدان انیسون الحرم کاهیت ابحر اسله
[illegible]
اذنجعد وکبرت انوجیا والطونیا الفربا انس افناف
[illegible]
اناناسا انقاقیون رمان الیا حب الرمان الداردانی
[illegible]
انکلین انبل اندجو اورد اهلیلج اصفر اشنه وشجره
[illegible]
اکلیل الملک اشق کندل اترج اوالاحیاء حاص ابرنجی
[illegible]
اسقولوقیون آبلوج اصل القصب ارنب ابرق ابکون
[illegible]
اورد لط آذان الجدی اشترغاف اصل السدیا اقاقیون
[illegible]
اصطوخ والاوافتیح ابی افتیح بادرنجبویه
[illegible]
بادرنج بادروج بادرزه باداورد شوکت البیض بادزهر حیوانی
[illegible]
بن بزرالورد بادریج بادرخت کز بادرخت سرو
[illegible]
بادزهر بجوالنم بزرکتان بنبه بیق بهمد بوف
[illegible]
بخلف وبلجاب بابونج بسفایج بزرالعصفر
[illegible]
بزرالزباج بزرالورد بهول برهلیا
[illegible]
بستان افروز بسته بسباج بلاذر بنبش بلیخ
[illegible]
بطسقا بقلة الحمقا بقس بقلة الملک بلوط الملک بلس
[illegible]
بلیوسا بلاده بندق بقلة الخطاطیف بوعلس بقلة الانصار
[illegible]

٥٦

[illegible]

از [illegible]

[illegible]

بلوط الارض بنبه بادیان بوشاد بهراج بهمن
[illegible]
بلسان بحلکدران بنات الرعد بنیرک بیروجین بوزوق
[illegible]
بوقل بوم سلخ الحیه بوزنبه بهرمان به بعادری بهیره
[illegible]
بهادر بهنک بهمدبوت بیض بلس بجماح بصل
[illegible]
بید بسلکوش بنج انار داند بنج [illegible] بنج وارجاد
[illegible]
بیعاب بنج بخور مریم بیله دارو بل بل [illegible] بنکول
[illegible]
بزرکاف بیروج بزرالخوجیر بزرالریحان بزرالخس بزرالحل
[illegible]
بزرالجندوف بزرالهلیون بل البیول بزرالموه بزرالحماض
[illegible]
بزرالقنا بزرالبطیخ بزرالکرفس بزرالحمقا بزرالهندبا بزرالاکره
[illegible]
بزرالکتوت بزرالکراث بزرالقت بوره [illegible]
[illegible]
[illegible] بنج تنزی تانبوره [illegible] تخم کنب
[illegible]
تخم کوهی تخم کاج تخم زردک بری تخمان [illegible]
[illegible]
تودم توتی تیلا تفاح وتل تحال تلبا تنیم تمر الهند
[illegible]
تونیا تودری وادومی توبالک تنغال وتبعال تیموس
[illegible]
تربد تره حراسانی ترنجبین ترخان تامشک تمر
[illegible]
تفاح الارض تشنوان تمر هندی تنون [illegible]
[illegible]
توتوک تساح تین یابس تاسیفت تاکوت [illegible]
[illegible]

تشيخ باب الثاء ثافسيا ثامر ناموس ثجير ثعلب

ثلثان ثمرة الطرفا ثمرة نخو الانعام ثمرة الغافث ثوم

ثعفولس ثافسيا ثامر ودهم

ثوليون اشنا جر العصافير جاد

باب الجيم

جلاوان جلود وجلون جابر الصغير جيدة جبلثان

جرمانق وجرومانق جردان جاج جاموس جاوي جاوشير

جاركون وجاورسي جاقل جاذري جرجير جاودرس حبه

جبن جدوار جراد الجو جوجير جرجهل جوهل جنده

جومول جربه هندي جزر وكرز جرمازج جرود جراد جرزي

جيس جاذا جنتيش جنس جعض جعدة جعفه

جغرات جكو جلنار جلوز بعرى جلباشه جلقوز جوز جوز

جلاد الحيه جلالانا جلوجا جلجلان مصري جوز الطيب جلجين

جوزماثم وجوز ماثا وجوز ماثل جهوري جبلي جنيد بيدستر

جوانك جكوردي جنك جنجو جوز السرو جوزبان جوره

جعده جاوشير جنطيانا جوز البري جلجرج جلوز كنكر

جاذ جلنار جوز جربوت جوزا جوزجندم جوز الكوثل

باب الحاء حب العزد حاشيش حاج حافظ المرجان

حافظ الكافور حالاس حالو النسر حب البلل حب النت

حب الفلفل حب الزلم حبر حق زعفل حق ازري حلبه

حب الخضرا حب القلب حب الكهد حب البخت

حب الكرم حب البطم حب البوزن حب حسان حب العروس

حب حلوه حب السواد حب القنا حزره حب حيدر

حجر الناد حجر القناطيس حجر النسف حديد حدق حنطل

حلبج حوميل حرفقان حشيشه النور حجر البوقانو حجر البقر

حرابيا حشيش حصرم حصيص مكي حمص حليب حماد

حمص حمام حمار حجر الارض حلو حطه حماض حنا

حبه حبحون حب البان حب الاس حب الرز حلتيت

حب الرشاد حرمل حوم حب الصنوبر حب الخروع حب القرطم

حب العصفر حجر التيس حرشف حل حليب حماد الوحل

حمص حمام حنظل حاشا حماموا حجر الدم

باب الخاء

خوكوش خرمائي خرك خانق النمر خانق الذئب خانق الكلب

خاقا الاطين خامامالون خبث الحديد خبز الملك خشاع الحال

خراطين خرنوب نبطي خرنوب هندي خربق اسود خسيف الحمار

خنكار خصى الثعلب خصى الكلب خضخد الجو حنا خربق

خلاف خل خل خون سياوشان خوخ افريخ خوص

خيري خيربوا خنانرين خطف خطاف خس خروع

خنا خندقوقي خرول بري خرم خربق خوف

باب الدال

دار صيني دارفلفل دار شيشعان دجاج دخن

دواج دروج دوقل دلب دماغ دماورصا ديك

دينار جويه دهن دهن الثوابي دهن الجبل

دهن السوال دوباذوح دوا دوص دبا فودا دبك

ديك بوبك دماغ الخفاش دمادم دو الحيه دو الحرير

دهن الحير دب القار دب دبوق دبق دار شيشعان

باب الذال

ذنب ذنب ذراريح ذرع ذهب

باب الراء

راوند جيني وخراساني رازيانج رازيانج شامي رازقي

رجله ربيناد رصاص قلعي رطب قصقصه ريحون رطع

رمان الحلو رمان حامض رفع رعى الحمام رعى جو

رامك ورصح ريوند رحمة ريح القار رياس ربيب

ريمت الحماد ريحان وصيمران زاج سرمح زاج مقيد

باب الزاي

زاج ودد زاج سبز زاوروق زبيب زنجار زعاج

زرنباد زعفران زراوند مدحرج زعفران زعرور جبلي

زرنيخ انواعه زرنب وزبيج زرعول زرير وسبوك

زنجبيل زعفران الحديد زفت سمواعبت

زبد زمرد وزبرجد زنجبيل زنكار معدني زنجفر

زوفايابس زهم زيتون زيت مغاربي زيتون الارض

زير زيبق وسحاب النور

باب السين

سادج ساد اودان

سابق وسبع الارض ساداكيت ساقوح سبساتن سنان

سرمق وسرمح سرطان بحري سرد سروجبلي سرمج فاسرح

سبستان سعد انواعه سعتر وسكبينج سفرجل عقود

سعادكوش سقمونيا سقنقور سكر بانيك سلق

سلق جبلي ودوى سليخه وقثا شلم سلمسلو سقولون

سلحفات سماق سمسم سم الفار سمن سمك سمن

سنادورن سمكه صيد سنا مكي سنبل رومي سنبل الكلب

سندروس سنجح سيندان سندهان سيلوه سكت

سبادي سنكو سوس سوادالهندي سودج سوبونج

سويق الحنطه سويق الشعير سيس سطرونيوم سطراليد

باب الشين

شاهوج شعفا شلجان شاذرح شاه بلوط شبت

شاه جيني حنا الحاد شادنج عدسي شبات شيبة شبت

شجرة الباط شجر الارض شعر الجن شعير رومي شعير قريشي شعير

شقايق النعمان شقيق شقاقل شفلح زنجبيل

شلجم شونيز شوك شوكران شوكة مصرية شوك عربي شوكة يهودية

شوكة بيضا شوكران شوغاد شهدانج سيطرج شيح جبلي

شيح شيان شبورق شيح حبشي شيرابلج شيراز

شوحنك شبلم شيح كهلي شير شكر طبرزد

باب الصاد

صابون صاب صاحبه صاد صبر صعتر صمغ

صرب صدا الحديد صرو صريرا صرفان صعتر صنج درجت

صفردد صبوت صلصل صمغ البطم صمغ الحرشف صندل

صندل احمر صنوبر صوف الارض صوف صمغ الجوز الرومي صمغ الطرثوث

صنع ضال الزنجرة السدرنث صنج ضرب

باب الضاد

ضفدع ضب ضجاج ضومير ضبي ضيمران ضرع

باب الطاء

طالبسفر طاوس طاليقون طباشير طباردي

طبقا طرثوث طرخان طرشنا طرخون طرطوس طعلب

طلق طلح طلبا طلا طلوطان الحرمي طهف طهوج

طين الحرب طبا طين الحكمة طين مختوم طين ارمني طين نيشابوري

طين المراطين طين فارسي طين مصري طين خراسان طين الاحمر

باب الظاء

ظفر ظفر الطيب ظفر العجوز ظبان

باب العين

عاقرقرحا عجب عجم الزبيب عدس عدس الماء

عذبه عرطيثا عرق الاصف عرق الصفر عروق الحمر

عرفج النحو عرق الكافور عرق يابس عرصم سرياني عرق ذهب

عرطب عوز الكبير عوز الصغير عسل عسل النحل عسل الطبرزد

عسل بلادر عصاب شيطاح عصفور عصبة عصا الراعي عقرب

عصارة خشخاش عصارة المتان عصارة حزنة عصارة ماميران

عطل عطف عظام عظلم عفص عقاردام عقيق

عقربان عقار كرمان عقار عقاب عقيد

عقعق عكر دواعراق علبق الكلب عطف علك

علك الانباط علك رومي علك يابس عرد علك

عنب الثعلب عناب عنصل عود الوفد عود العطاس

عود قماري عود الطيب عود بلسان عيون الديك عين الديك

باب الغين

غاف غاغة غاد غاريقون غالية غاسول

غبيرا غبار الرحى غراء الجلود غراء السمك غزال غسل

غلوقرا غرقد غريب غلس أكليل غوشة وغوشة فلفل

باب الفاء

فاشرا فانيد فاوينا فاغية فار غرس

فالجند فاط وفادج فاره جردان فاوانيا فاذهر فحل فرفيون

فراسيون فرصاد فرفين فربقيه فرسلون فرخ فسطاس فستق

فطر اصابع وارد فطراساليون فقيراسوس فقع فقاح

فل فلفلمويه فلفل ابيض فلفل اسود فندق فنا

فوفل فودنج فوه فيلحوش فيلزهرج فيل

فيخنك فنطل فنك فنج

باب القاف

قاقلة كبار صغار قاتل ابيه قاتل النحل قاتل الكلب قاتل العلق قاتل اخيه

قابض قاراسيه قبح قنار قنا قنا هندي قنا الحمار

قنا النعام قنا الحية قند قنبع ودبا قرنفل قرفه

قردمانا قرطيوق قرطمان قرس قوابس قرون الحجر

قرون وقرو البطون قردامن قرطم قرطم هندي قرطم بري

قرطاس قرط قرصوت داجيني قنطوريون قنوليدس

قسطس قسطر اقواميت قسطاني قنبوس قنب

قصب الذريرة قيصوم قصد قصرا قصب قطن قيصم

قصعرموش قطران قطف قطن قطعه قطا قطن

قشر اليهود بلوط قلفار قلقند قلب قلوب قلي

قلقونيا قليبا واقليبا قلادي قاشير قنج قنطوريون

قنطريقه قنقذ قثاء قنبيل قوبيا قوابض قوس

قيصوم قيطاون قنبوس

باب الكاف

كاوجشم كاودنان كاول كاشم كالنج وكحوس كاودرهي

كبلج كبابه كبريت كبد كبسه كتان كثيرا

كتم كتان كثيرا الرحل كثير الاصابع كثير الرؤس كحيع

كحلا الجلا كحل كحل سليماني كحل فارسي كرفس ابواسيب

كراث كرفس وفيغيقطا كراث الماء كرسبعنا كرسودا كرموده

كرنب كرنف كرونا كروناماجه كرد همين كرسبوك

كركوهن كركم كرغلست كروش الغنم كرير كرك

كرنو كرتاولت كرفرانكبين كسفر الجمل كسعوبل

كسبلا وكهيله كبر كسب الشعير كنوف كنوخ كشتي

كشت ويوكشت كمون كنوبعلي كمون اسود كمون بري

كشكوس كنكر كمكم زرده كوركندم كواكب كرساد شادوس

كوكب الارض كوم وكودر كنداغ كهيانا كهربا كهلا جو

كنحرس كيلكان كانيطوس كمزي لاجورد لاكي

باب اللام

لادن لبلاب لبان لبن لبن حامض لبن الحليب

لبناه لبان لبنا القرطم لبنف لحم الحلزون لحية التيس

لحية التيس لسان الحمل لسان الثور لسان العصافير
لعبة الورد لك لبا لوز حلو لوز مر لوف
لوف سلكوش لوطوس لؤلؤ لبو لعبوبون لينوفس

باب الميم

ماميثا ماهودانه ماهي زهرج
مازريون ماميران ماهيزهره مازج ماش وج ميويزج مائية
مامين ماميران مامون ماء الشعير ماء الجبن
مازريون مثنان مثلث مخ محروث محموده مخ
محيض مرجان مرزنجوش مر مرو مرقيشا مرماحوز
مرزنجوش ماحوذ مرس مرداسنج مرارات البقر مرارة
مسك الجن سنجيل مسحونيا مسك هندي
مصطكي مغيله معين معز مغناطيس
مقل وعقل اليهود معلوبيا مقر ملح مومياي
مياه مويزج زبيب ميسوس مازريون

باب النون

نارجيل نانخواه نارنج ناركيوا نبات نحاس
نخام نيلوفر نرجس نسرين نبق نشا
نشادر نصرون نعام نعنع نام الملك نيل
نوره نوشادر نيلسفير نوار نعناع نعط نحل

[illegible]

باب الواو

وعد وقل وبر ورق التمر وشن
ورد الحنطة ورق اخا، وج ورد وسخ الاذن
ورق الطرفا ورس

باب الهاء

هيد هدهد هرنك
هرنوبش هليلج هزار جشان هزارسفند هفت برج
هليون هليلانه هليون هندبا هوفاريقون هيوفه
هوفسطراون هل بواها النوا هقشن

باب الياء

ياسمين ياقوت بيروح يخسيص يرقحاما يربوع
براسو قاع بربا يتيعت يعقوب يتيسا يقطين
يلوع يمام يوبوت بيشون

تمت بعون الله تعالى ...

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم احفظ علي ما لو حفظه غيرك لضاع واستر علي ما لو ستره غيرك لشاع واجعل علي ما لو حمله غيرك لكاع واجعل علي ذلك كله طواعية انف كل من رآني بسوء او نصب لي مكرا او هيا لي مكروها حتى يعود وهو غير ظافر بي ولا قادر علي اللهم انك قلت وقولك الحق انا نحن نزلنا الذكر وانا له لحافظون بسم الله الرحمن الرحيم الله لا اله الا هو الحي القيوم وعنت الوجوه للحي القيوم وقد خاب من حمل ظلما او لم يروا انا خلقنا لهم مما عملت ايدينا انعاما فهم لها مالكون وذللناها لهم فمنها ركوبهم ومنها ياكلون فالله خير حافظا وهو ارحم الراحمين وحفظا من كل شيطان مارد وحفظا ذلك تقدير العزيز العليم بسم الله الرحمن الرحيم اللهم احفظ هذه الفرس من كل حاسد وحاسدة وكاهن وكاهنة وساحر وساحرة ومن شر كل عين ناظرة اعوذ بكلمات الله التامات من كل حاسد وحاسدة ومن الشيطان الرجيم ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم [illegible] بسم الله الرحمن الرحيم [illegible] الملك العلام وبكلمات الله التامات واسمائه المقدسات هذا كتابنا [illegible] الرحمن يا ذا الجلال والاكرام واتباعه عامة الاسلام

الراكبين والعرادين والبهائم والانعام والمخبرين برحمتك يا ارحم الراحمين وصلى الله على خير خلقه محمد المصطفى وعلى المرتضى واله الطيبين الطاهرين برحمتك يا ارحم الراحمين

فايدة [illegible]

١٨١	٣٣٩	٨٨	ب		ب	بج	ج	بو
٨٦	٥	١٤	٢٣١		ر	ب	و	ط
٩١	٩٢	٢٣٠	١٤		ىد	ا	به	د
٣٣٢	١٢	ح	٩٠		ا	ح	ى	ه

لكل وجع وعرض الاطفال — لاجل فتح الباب من كتاب

٣٢	٣٥	٣٨	٢٥		الرحيم	الرحمن	الله	بسم
٣٧	٢٦	٣١	٣٦		بسم	الله	الرحمن	الرحيم
٣٤	٣٠	٣٣	٣٠		الرحمن	الرحيم	بسم	الله
٣٤	٢٩	٢٨	٣٩		الله	بسم	الرحيم	الرحمن

٨	١١	١٤	١		١٢	١٥	١٨	٥
١٣	٢	٧	١٢		١٤	٦	١١	١٦
٣	١٦	٩	٦		٧	٢٠	١٣	١٠
١٠	٥	٤	١٥		١٧	٩	٨	١٩

[illegible]

فيهل واحوم وحون اللهم يا شخ شخ ذ الاهاه مبطيقون ملخونوا ادبموبون دانون ٣ اللهم يا جبوبي مبوره ارغبش قش داربلبون ٤ اللهم يا رهينا رهلبلون ٥ اللهم يا ارخيتوا رغيتوا لخلافون ٦ اللهم يا رجوبا ارحيم ارجون ٧ اللهم يا اهيا شراهيا ادون اصبا ووت سباروون ٨ اللهم يا نورا ارغبش ارغى ارغبش اغيشلون ٩ اللهم يا اشر اشا اسا اسا اسناعون ١٠ اللهم يا بليموتا يا لحوتا ابلحا ملحون دابون ١١ اللهم يا علام ادعل ادعون ادغاير غون ١٢ اللهم يا شخ شخجا سلاموون بين الكاف والنون انما امره اذا اراد شيئا ان يقول له كن فيكون فسبحان الذي بيده ملكوت كل شيء واليه ترجعون اللهم الف والف بين قلوب جميع بني ادم وبنات حواء وبين قلبي [illegible] كتابي هذا بحق الله وبحق ابل شداي وبحرمة ابلوهيم

٤٦

[illegible] سلاح ملكيم مقاحيم بارك الله عليكم اجمعين

[illegible]

١٣	٢	٣	١٦
٨	١١	١٠	٥
١٢	٧	٦	٩
١	١٤	١٥	٤

[illegible]

اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله [illegible]

١٢١٢	٢٧١	١٢٠٥	[illegible]
١٩٢١	١٢٠٧	٢٧٠	[illegible]
٢٧٢	١٢١٢	١٩٢١	[illegible]
١٢٠٧	١٩٢٠	١٢١٢	[illegible]

٣٨٤٤

جلت من عظمت هيبته وسبغت نعمته وسبقت غضبه
رحمته وتنزهت كلمته ونفذت مشيئته وبلغت حجته
وعلت قضيته جدته حلمه ربوبيته خضع لعزته
سبل من خطيئته معترف بوحدانيته مؤمن بربه
نحبه نور يشغل عن ضلالته وبينته وتنقيته وتوكل
وتبتهل به ونؤمن به ونتوكل عليه ونشهد أن سيد
مخلص من ذي دونه تقربنا موقن ومؤمن وحده توحيد
عبد ليس له شريك في ملكه ولم يكن له ولي من
حلم بصير ودبر ونشر رسل وطبع على [illegible] وبطن
خبير وملك فقهر وعصي فغفر وحكم فعدل لم يزل ولا يزول
ليس كمثله شيء هو قبل كل شيء وبعد كل شيء رب يشهد
بعزته سماوات قوته مقتدر عليم متكبر سبحانه [illegible]
بصير [illegible] نظر قوي سميع بصير [illegible] على [illegible]
رحيم [illegible] وطيفه من [illegible] وصلى [illegible] من [illegible]
قريب بعد قريب يجيب دعوة من يدعوه ويرد
[illegible] وتحوه ذو لطف خفي وبطش قوي ورحمة موسعة
[illegible] رحمة جنة [illegible] وعفو
[illegible] وشهدت بعث محمد [illegible]

[illegible] وحبيبه وخليله بعثه فجر عن [illegible]
[illegible] لعباده [illegible] بحجته ونبوته وقوى به
محجة فوعظ ونصح وبلغ وكدح رؤوف بكل مؤمن
[illegible] زكي رضي عليه رحمة وتسليم وبركة وتكريم
[illegible] قريب مجيب وصيتكم معشر من حضرني [illegible]
[illegible] لكم [illegible] نيتكم ولعلكم [illegible] [illegible]
[illegible] وتقية تجيكم يوم [illegible] ويبليكم يوم [illegible]
[illegible] ووزن حسنته وخف وزن سيئته [illegible]
[illegible] مسألة ذل وخضوع وشكر وخشوع وتوبة [illegible]
[illegible] ليغتنم كل مغتنم منكم صحة قبل سقم [illegible]
[illegible] وسعة قبل فقر وخلوة قبل شغله وحضر
[illegible] قبل [illegible] يكبر ويهرم ويمرض [illegible]
[illegible] حبيبه ويقطع عمره ويفل [illegible] لوبه
[illegible] هو موعوك وجنبه [illegible]
[illegible] كل [illegible] وبعيد فخص [illegible] بنظر [illegible]
جنبه وخطف [illegible] وجذبت نفسه وبكته [illegible]
[illegible] ولده وتفرق عنه عدده وقسم جمعه
[illegible] وسمعه [illegible] ووجه [illegible]

[illegible] وسقف ولى [illegible] فيه وكبتت عليه كفه وشد
[illegible] ونصير ولف [illegible] وسلم [illegible]
من [illegible] عليه [illegible] بن [illegible] ورحوية [illegible]
[illegible] وحشر [illegible] فجعل [illegible] صوت
[illegible] وسقف [illegible] عليه [illegible]
[illegible] وحيد [illegible] ورجع عنه [illegible]
[illegible] وحبيبه [illegible] وقبره [illegible]
[illegible] من [illegible] وتحمل [illegible] الى [illegible]
[illegible] دمه [illegible] عظمه [illegible]
[illegible] قبره [illegible]
[illegible] قبور [illegible] بكل نبي
[illegible] ونطيق [illegible] تقدير
[illegible] بصير فكم من ذي [illegible] وحرب [illegible]
[illegible] عظيم [illegible] جليل [illegible]
بكل صغيرة وكبيرة عليم [illegible] لعزته [illegible]
[illegible] غير [illegible] وحجته [illegible]
[illegible] كل [illegible]
على [illegible] وبدا [illegible]

[illegible] بنفخة [illegible] ويحشر [illegible] وكبر [illegible]
[illegible] وعلت [illegible]
[illegible] نور جهنم يكرب وشاق وطال يعذب في جحيم
[illegible] من حميم [illegible] وجهه [illegible]
[illegible] من حديد [illegible] بعد [illegible] جديد
[illegible] غير [illegible] جهنم [illegible]
[illegible] نعوذ برب قدير من شر كل مصير [illegible]
[illegible] ومغفرة من [illegible]
[illegible] من [illegible] زحزح من عذاب ربه [illegible]
[illegible] في قصور [illegible] وملك [illegible] حور [illegible]
عليه [illegible] ويطوف [illegible] فرحتهم [illegible]
[illegible] وشرب من عين سلسبيل [illegible]
[illegible] وعيش [illegible] الحور [illegible]
[illegible] فيها [illegible] من شربه [illegible]
[illegible] من [illegible] وقد [illegible] نفسه [illegible]
[illegible] وسولت له نفسه معصية [illegible]
هو قول فصل وحكم عدل [illegible]
[illegible] حكيم حميد [illegible] روح [illegible]

[illegible] ما قرأت هذا الدعاء [illegible]
الاعداء [illegible] من قرأ هذا الدعاء [illegible] نور الاولياء في
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
سبحان الله العظيم وبحمده من اله ما اقدره وسبحانه
من قدير ما اعظمه وسبحانه من عظيم ما اجله وسبحانه
من جليل ما امجده وسبحانه من ماجد ما ارأفه وسبحانه
من رؤوف ما اعزه وسبحانه من عزيز ما اكبره وسبحانه
من كبير ما اقدمه وسبحانه من قديم ما اعلاه وسبحانه
من عال ما اسناه وسبحانه من سني ما ابهاه وسبحانه
من بهي ما انوره وسبحانه من منير ما اظهره وسبحانه
من ظاهر ما اخفاه وسبحانه من خفي ما اعلمه وسبحانه
من عليم ما اكرمه وسبحانه من كريم ما الطفه وسبحانه
من لطيف ما ابصره وسبحانه من بصير ما اسمعه وسبحانه
من سميع ما احفظه وسبحانه من حفيظ ما املاه وسبحانه
من ملي ما اوفاه وسبحانه من وفي ما اغناه وسبحانه
من غني ما اعطاه وسبحانه من معط ما اوسعه وسبحانه
من واسع ما اجوده وسبحانه من جواد ما افضله وسبحانه

من مفضل ما انعمه وسبحانه من منعم ما اسيده وسبحانه
من سيد ما ارحمه وسبحانه من رحيم ما اشده وسبحانه
من شديد ما اقواه وسبحانه من قوي ما احلمه وسبحانه
من حليم ما ابطشه وسبحانه من باطش ما اقومه وسبحانه
من قيوم ما ادومه وسبحانه من دائم ما اوحده وسبحانه
من وحيد ما احده وسبحانه من واحد ما اصمده وسبحانه
من صمد ما املكه وسبحانه من مالك ما اولاه وسبحانه
من ولي ما اعظمه وسبحانه من عظيم ما اكمله وسبحانه
من كامل ما اتمه وسبحانه من تام ما اعجبه وسبحانه
من عجيب ما افخره وسبحانه من فاخر ما ابعده وسبحانه
من بعيد ما اقربه وسبحانه من قريب ما امنعه وسبحانه
من منيع ما اغلبه وسبحانه من غالب ما اعفاه وسبحانه
من عفو ما احسنه وسبحانه من محسن ما اجمله وسبحانه
من جميل ما اقبله وسبحانه من قابل ما اشكره وسبحانه
من شكور ما اغفره وسبحانه من غفور ما اكبره وسبحانه
من كبير ما اجبره وسبحانه من جبار ما ادينه وسبحانه
من ديان ما اقضاه وسبحانه من قاض ما امضاه وسبحانه
من ماض ما انفذه وسبحانه من نافذ ما ارحمه وسبحانه

[illegible]

مستقل

مستقل [illegible]

[illegible]

من رحيم ما اخلقه وسبحانه من خالق ما اقهره وسبحانه
من قاهر ما املكه وسبحانه من مالك ما اقدره وسبحانه
من قادر ما انعمه وسبحانه من رفيع ما ارفعه وسبحانه
من منيع ما اورفه وسبحانه من رؤوف ما اقبضه وسبحانه
من قابض ما ابسطه وسبحانه من باسط ما اهداه وسبحانه
من هادي ما اصدقه وسبحانه من صادق ما ابداه وسبحانه
من بادي ما اقدسه وسبحانه من قدوس ما اطهره وسبحانه
من طاهر ما اكثره وسبحانه من زكي ما ابقاه وسبحانه
من باقي ما اعوده وسبحانه من عوّاد ما افطره وسبحانه
من فاطر ما اوهبه وسبحانه من وهّاب ما اتوبه وسبحانه
من توّاب ما اسخاه وسبحانه من سخي ما انصره وسبحانه
من نصير ما اسلمه وسبحانه من سلام ما اشفاه وسبحانه
من شافي ما انجاه وسبحانه من منجي ما ابره وسبحانه
من بار ما اطلبه وسبحانه من طالب ما ادركه وسبحانه
من مدرك ما اشده وسبحانه من شديد ما اعطفه وسبحانه
من عطوف ما اعدله وسبحانه من عادل ما اتقنه وسبحانه
من متقن ما احكمه وسبحانه من حكيم ما اكفله وسبحانه
من كفيل ما اشهده وسبحانه هو الله العظيم وبحمده

[illegible]

ولله الحمد ولا اله الا الله والله اكبر ولله الحمد ولا
حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم الدافع كل
بلية وهو حسبي ونعم الوكيل حسبنا الله
ونعم الوكيل ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم

في ادعية الابوين والولد

اما الابوان فقد روي عن النبي صلى الله عليه وسلم واله
من صلى ليلة الجمعة ركعتين بين العشائين الجمعة وليلة
الكرسي و[illegible] خمسا خمسا فاذا سلم استغفر الله تعالى
خمس عشرة مرة وجعل ثوابها الوالدين فقد ادى حقهما

[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]